

الگوهای بلا تکلیف

سردبیر اضافی

می‌پرسید چطور؟ توضیح می‌دهیم: مثلاً در یک شبکه سیمای فخمیه یک کارگردان و فیلم‌هایش (یا مثلاً یک فیلم خاصش را) مورد نقد قرار می‌دهند و کارشناسان حاذق و زبده بالاتفاق آن را فیلمی خیلی بد و آخ و جیز می‌نامند و فردای آن روز در شبکه‌ای دیگر از سیمای فخمیه (و حتی همان شبکه) همان فیلم مورد نقد قرار گرفته را در پربیننده‌ترین ساعت برای بینندگان عزیز نمایش می‌دهد تا تأثیرپذیری آن بیشتر شود و قهرمان فیلم در اذهان به الگویی مناسب تبدیل شود یا مثلاً در رسانه‌های مختلف یا حتی کتاب، یک عمر از فردی (مثلاً سلطانی، حاکمی، امیری) به عنوان بچه مثبت نام برده می‌شود که خیلی کارهای خوب خوب انجام داده، ولی یک‌دفعه در گوشه‌ای هم می‌نویسند راستی فلانی یک گاف کوچک هم داده؛ مثلاً یک‌بار حواشش نبوده و دستور یک قتل‌عام کوچولوی چند هزار نفر بی‌گناه را داده یا فلان جا را غصب کرده یا... اما اگر انتظار دارید برای موارد بالا مثالی بزنیم، سخت در اشتباه هستید و ما مثالی نمی‌زنیم به سه دلیل: اول اینکه خودتان فکر کنید و بگردید تا موارد را پیدا کنید که در ضمن ورزش فکری هم کرده باشید. دوم اینکه ما دنبال دردرس نمی‌گردیم. سوم اینکه... این سومی هم همین جوری هوس کرده‌ایم بهتان نگوییم.

واضح و مبهرن است و احتیاج به هیچ توضیحی نیست که الگوها سه نوع هستند: الگوهای کار درست، الگوهای ضایع و الگوهای بلا تکلیف.

الگوهای کار درست که تکلیفشان مشخص است و هر کس می‌خواهد بچه مثبت باشد باید از کردار، گفتار و افکار این گروه تقلید کند.

دومین گروه هم الگوهای ضایع هستند که تکلیف آنها هم مشخص است و هر کس می‌خواهد بچه مثبت باشد باید از کردار، گفتار و افکار آنها پرهیز کند، گرچه در این دنیای شیر تو شیر خیلی وقت‌ها الگوهای منفی را جای الگوهای مثبت جا می‌زنند و الگوهای مثبت را جای منفی‌ها.

اما وضع گروه سوم یعنی الگوهای بلا تکلیف از این هم شیر تو شیرتر است؛ چون این الگوها گاهی کار درست معرفی می‌شوند و گاهی ضایع.



دیدم چیزهایی در جامعه مد گشته. هر چه سرم را به چهار جهت اصلی و فرعی چرخاندم، چیزی ندیدم؛ جز تصاویری که از رسانه ملی دیده بودم. پدری دست پسر کوچکش را گرفته و در کنار پل عابر پیاده به او یاد می‌داد چه طور در شلوغی چراغ قرمز از لابه‌لای ماشین‌ها عبور کند کمی آن طرف‌تر، بچه‌های دبیرستانی با هل و سر و صدا از آنجا بیرون ریختند گوش که تیز کردم، دیدم در جمله‌های آنها دیالوگ‌های سریال‌ها و فیلم‌های دیروز است که از چند شبکه به نمایش گذاشته شده. بعضی‌هایشان آن قدر دقیق ادای آن بازیگران را درمی‌آوردند که در دل آرزو کردم کاش درس‌هایشان را هم همین‌گونه یاد بگیرند. باز نگاه کردم. این‌بار زن و مردی را دیدم که چپ‌چپ به هم نگاه می‌کردند. داد و فریاد مرد را شنیدم که هر چه از دهانش درمی‌آمد، نثار زن کرد و طرف هم کم نیاورد و از سوابق فرهنگی - اجتماعی فامیل‌های مرد گفت، و بعد از لحظاتی از هم جدا شدند مرد سوار ماشین مدل بالای خودش شد زن هم سوار ماشین مدل بالای خود و خلاف جهت یکدیگر حرکت کردند. چند نفری از جلویم رد شدند، در حالی که به زبان فارسی اصیل سریالی (!) با هم حرف می‌زدند. دیدم ادبیات کتبی و شفاهی ما بر اثر پیشرفت رو به یکی شدن



شکرفتند!!
بچه‌های